

سایه ی تصویر

هدف از این توضیح ارائه ی یک راهنمایی ساده است، تا بعضی از ابیات حافظ را بتوان آسان تر معنی کرد. در هنگام حافظ خوانی دیر یا زود به بیتی خواهیم رسید که در آن کلمه های « چون » ، « همچون » و گاه مخفف های « چو / همچو » بکار رفته است. احتمال اینکه این بیت را خوب درک نکنیم یا ساختار آن را غیرعادی تشخیص دهیم زیاد است. این احتمال مخصوص مبتدیان نیست. گاه پژوهشگران و ادیبان نیز این گونه ابیات را بی معنی انگاشته اند یا آن را کاملا اشتباه معنی کرده اند و یا دست کم معنای بیت و روابط بین اجزای آن را آن طور که باید درنیافته اند. مثلا بهالدین خرمشاهی ذیل بیت

سرکش مشو که چون شمع از غیرت بسوزد

دلبر که در کف او موم است سنگ خارا

می نویسد :

« کسروی این بیت را بی معنی خوانده است ، می نویسد : « این شعر از بس چرند است من هیچ نمی دانم چه معنایی بکنم و چه نویسم . سرکش مشو زیرا که اگر سرکش شوی چون شمع از غیرت بسوزد دلبر که سنگ خارا در کف او همچو موم است . شما بیندیشید که آیا از این معنایی توان در آورد (حافظ چه می گوید نوشته ی احمد کسروی چاپ چهارم تهران ، باهماد آزادگان ۱۳۳۵ ص ۳۴۵ - ۳۶) پیدا است که کسروی نمی توانسته است بیت را درست بخواند و ضمیر « غیرت » را نه مفعولی ، بلکه ملکی می گرفته و « سوزد » را نه متعدی بلکه لازم می انگاشته حال آنکه مراد از دلبر در این بیت معشوق ازلی (= خداوند) و مراد از غیرت ، غیرت الهی است و معنای بیت چنین است که از حدود الهی از جمله رسم وفاداری عاشقی تجاوز و تعدی مکن و گر نه

خداوند که همه چیز در ید قدرت اوست ترا به آتش غیرت خود خواهد سوزاند»^۱

اگر چه خرمشاهی نسبت به کسروی بسیار به فضای بیت نزدیکتر شده است اما همچنان برخی از ظرایف کلام را مسکوت گذاشته است که از قضا با توجه به آنها معشوق از ازلی بودن می افتد و به معشوق زمینی نزدیک تر می شود.

همچنین دکتر خلیل خطیب رهبر در توضیح بیت زیر

همچو صبحم یک نفس باقیست با دیدار تو

چهره بنما دلبرا تا جان بر افشام چو شمع

می نویسد: « با دیدار تو در صفحه ۳۵۰ جامع نسخ دیوان حافظ « بی دیدار تو » آمده که بر متن ترجیح دارد -

معنی بیت: جدا از روی تو مانند صبح که یک دم است مرا نیز یک نفس بر جای مانده است رخ عیان کن تا شمع

سان شعله ی حیاتم خاموش شود و جان عاریت تقدیم کنم»^۲

پیدا است هم کسی که « بی دیدار تو » را ثبت کرده بیت را نفهمیده و هم دکتر خطیب رهبر فشرده گی کلام را در

پی دو بار استفاده از ادات تشبیه (همچو - چو) منعکس نکرده ، تأویلی نا مناسب ارائه نموده است . همچنین

است دریافت ناقص از بیت زیر در همین کتاب :

چون لاله می مبین و قدح در میان کار این داغ بین که بر دل خونین نهاده ایم

و از این دست می توان مثالهای متعدد از محققان مختلف به دست داد. برای یافتن ریشه ی این اشتباه ها و

ارتباط آن با ادات تشبیه و به دست دادن راه حلی که مشکل را حل کند ، نخست باید نظری بر کاربرد این ادات

۱ حافظ نامه بخش اول ص ۱۳۴ چاپ هفتم

۲ دیوان غزلیات حافظ چاپ بیست و سوم

در دیوان حافظ انداخت .

« چو ، همچو و چون » را حافظ فقط برای ساختن تشبیه استفاده نمی کند . این حروف گاه در مقام قید زمانند

(= در آن زمان که)

– چو با حبیب نشینی و باده پیمایی

– چو من بگذرم زین جهان خراب

گاه حرف ربط است (= به این دلیل که)

در عیش نقد کوش که چون آبخور نماند

آدم بهشت روضه ی دارالسلام را

گاه حرف شرط است (= اگر)

چون نیک بنگری همه تزویر میکنند

گاه از ادات استفهام است (= چگونه)

ببین که در طلبت حال مردمان چون است^۲

ما در اینگونه موارد هیچ مشکلی با بیت نداریم . اما گاه « چو ، همچو و چون » در معنی « مانند » و « مثل » و

خلاصه از جنس ادات تشبیه اند . در این حالت دسته ی بزرگی از ابیات^۴ مشکل ساز می شوند .

برای نمونه به جز مواردی که تا کنون ذکر شد ، بیت های زیر همه کمابیش مشکل اند :

۳ برای تمام موارد بالا و مثالهای دیگر نگاه کنید به لغت نامه ذیل این ادات

۴ و نه همه ی آنها . نمونه ی بیت های بدون مشکل :

گر آن شیرین پسر خونم بریزد دلا چون شیر مادر کن حالش

همچو گلبرگ طری هست وجود تو لطیف همچو سرو چمن خلد سراپای تو خوش

دام تذویر مکن چون دگران قرآن را

بیا که رونق این کارخانه کم نشود به زهد همچو تو ای و به فسق همچو منی

ز نقشبند قضا هست امید آن حافظ که همچو سرو به دستم نگار باز آید
دل شکسته ی حافظ به خاک خواهد برد چو لاله داغ هوایی که بر جگر دارد
کسی به وصل تو چون شمع یافت پروانه که زیر تیغ تو هر دم سری دگر دارد
چو نافه بر دل مسکین من گره مفکن که عهد با سر زلف گره گشای تو بست
در دیوان حافظ غزلی هست که تمام بیت های آن به چنین ترکیبی ختم می شود ، با مطلع :

در وفای عشق تو مشهور خوبام چو شمع

شب نشین کوی سربازان و رندام چو شمع

توصیف اینگونه ابیات با کلمه ی « مشکل » در واقع بی انصافی است . شاید بهتر است بگوییم « پیچیده » ،
چرا که این ابیات از یک هماهنگی چند بعدی و هنرمندانه ای برخوردارند . شاعر برای خلاصه کردن و گنجاندن
مقدار زیادی اطلاعات در یک کلام کوچک از روشی استفاده می کند که بد نیست آنرا « سایه ی تصویر »
بنامیم . به این معنی که حافظ ترجیح داده ، تابلویی را بالای سرش به دیوار نصب کند و زیر آن ، بیت خود را
بیخواند . شنونده نخست حرف او را می شنود ، آنگاه تابلو را با دقت نگاه می کند و در کمال شگفتی در می
یابد که تصویر روی دیوار با تمام اجزای آن سخن هماهنگ است . این تابلو همان کلمه ای است که بعد از « چو /
همچو / چون » آمده است .

به این ترتیب اگر ادات تشبیه را همراه با کلمه ی پس از آن حذف کنیم هنوز یک جمله ی کامل و معنی دار
داریم ، که حرف اصلی و خلاصه شده ی حافظ است . پس از دریافت پیام ، ترکیب حذف شده را دوباره به بیت
برمی گردانیم . خواهیم دید که این تازه وارد در سراسر بیت جاری خواهد شد .

اینک چند نمونه :

سرکش مشو که چون شمع از غیرت بسوزد

دلبر که در کف او موم است سنگ خارا

نخست « چون شمع » را حذف می کنیم

سرکش مشو که از غیرت بسوزد دلبر که در کف او موم است سنگ خارا

دلبری که در کف او سنگ مثل موم است ، تو را از غیرت می سوزاند ، اگر سرکشی کنی .

اکنون « چون شمع » را به بیت برمی گردانیم (اجازه می دهیم که ذهن ما متوجه تابلو شود) رابطه های زیر

برقرار خواهد بود :

- شمع سرکش است . (شعله دارد)
- شمع می سوزد .
- شمع از موم ساخته شده است .
- شمع را دلبر در کف می گیرد .^۵

بدین ترتیب این ترکیب (چون شمع) بخوبی در متن بیت می نشیند ، بلکه ذوب می شود و در تمام اجزای آن

نفوذ می کند ، لذا معنی را به شکل بی سابقه ای توسعه می دهد :

^۵ در اینجا تابلویی که بالای سر حافظ قرار دارد ، زیبارویی را نشان می دهد که شمعی به کف گرفته است . این صحنه مورد علاقه ی شاعران ماست . آغاز کردن کار شاهنامه (مقدمه

ی بیژن و منیژه) را فردوسی - در شبی تاریک - با چنین صحنه ای گزارش کرده است :

نید هیچ پیدا نشیب از فراز	دلم تنگ شد زان درنگ دراز
بدان تنگی اندر بجستم ز جای	یکی مهربان بودم اندر سرای
خروشیدم و خواستم زو چراغ	بیامد بت مهربانم به باغ
مرا گفت شمعتم چه باید همی	شب تیره خوابت نیاید همی
بدو گفتم ای بت نیم مرد خواب	بیاور یکی شمع چون آفتاب
بنه پیشم و بزم را ساز کن	به چنگ آر چنگ و می آغاز کن
برفت آن بت مهربانم ز باغ	بیاورد رخشنده شمع و چراغ

گردن کشی مکن (در اینجا یعنی شیرین زبانی و غزل سرایی مکن) که دلبر عرض اندام تو را بر نمی تابد ، همچون شمعی تو را خواهد سوخت . بدان ، کسی که سنگ را چون موم نرم می کند با موم چه تواند کرد . تو چون شمعی در کف او خواهی سوخت ، ساعتی روشنی خواهی داد و آب خواهی شد .

(۲)

ز نقشبند قضا هست امید آن حافظ

که همچو سرو به دستم نگار باز آید

نخست « همچو سرو » را حذف می کنیم .

ز نقشبند قضا هست امید آن حافظ که به دستم نگار باز آید

(از آنکه سرنوشت را رقم می زند / خداوند ، امید دارم که نگارم را به من بازگرداند)

اکنون « همچو سرو » را به بیت برمی گردانیم .

• سرو با نگار (معشوق خوش قد و بالا) رابطه دارد

• سرو با نقشبند رابطه دارد^۶

• سرو با نقشبند قضا رابطه دارد^۷

• سرو با نگار (نقش) و با دست^۸ رابطه دارد

معنی توسعه یافته :

از آنجا که نقاش قضا طراح باذوقی است ، امیدوارم همانگونه که نقش و نگار سرو را بر دست ها می نشانند . نگار

همچو سرو مرا هم به دستم برساند .

^۶ سرو که بصورت « بته جقه » نشان داده می شود یکی از مهمترین شکل هایی است که طراحان ایرانی در نقش پارچه ها ، نقاشی ها ، حاشیه ها ، تهذیب و خلاصه در آب و رنگ بخشیدن به زندگی از آن سود جسته اند .

^۷ سرو را در ادب فارسی با صفاتی ستوده اند که گویا نمونه ی عالی صنعتگری طراحان آسمانی است . صفاتی از قبیل : آزادگی ، ممتاز بودن (سهی) ، ناز و خرام و وقار داشتن ، پایداری ، سرسبزی و غیره

^۸ در نقشی که با حنا بر دست می گذارند بته جقه (سرو) زیاد تکرار می شود

(۳)

چو خامه بر خط فرمان او سر طاعت

نهاده ایم مگر او به تیغ بردارد

نخست « چو خامه » را حذف می کنیم.

بر خط فرمان او سر طاعت نهاده ایم مگر او به تیغ بردارد

(سر خود را از روی فرمان او بر نمی داریم ، مگر اینکه او با شمشیر بردارد) یعنی تا زنده ایم مطیعیم .

اکنون « چو خامه (قلم) » را به بیت می افزایشیم

- خامه با خط رابطه دارد (خطی که با قلم می نویسند)
- خامه با فرمان رابطه دارد (فرمانی که با قلم می نویسند)
- خامه با سر رابطه دارد (به نوک قلم سر قلم هم می گویند)
- خامه با « بر خط فرمان سر نهادن » رابطه دارد (قلم سر خود را بر خط می گذارد)
- خامه با « به تیغ برداشتن سر » رابطه دارد (سر کردن قلم با چاقو)

معنی توسعه یافته :

همچون قلم بر خط فرمان او سر نهاده ایم . دیر یا زود او مثل هر خطاطی ، سر ما را به تیغ بر خواهد گرفت . این رسم بازی است و ما آن را پذیرفته ایم .

(۴)

الف (چندانکه بر کنار چو پرگار می روم

دوران چو نقطه ره به میانم نمی دهد

ب (آسوده بر کنار چو پرگار می شدم

دوران چو نقطه عاقبتم در میان گرفت^۹

نخست « چو نقطه » و « چو پرگار » را حذف می کنیم.

چندانکه بر کنار می روم دوران ره به میانم نمی دهد

آسوده بر کنار می شدم دوران عاقبتم در میان گرف

الف (هرچند تلاش می کنم ، روزگار مرا در نمی یابد .

ب (یادش بخیر روزی که آسوده بودم . عاقبت روزگار بر من چیره شد .

اکنون دو ترکیب حذف شده را به به بیت ها برمی گردانیم :

- نقطه و پرگار با دوران رابطه دارند (= دایره ، دورزدن)
- نقطه با میان رابطه دارد
- پرگار با برکنار رفتن (شدن) رابطه دارد
- پرگار با « ره به میان ندادن » رابطه دارد (بسته بودن دایره)
- نقطه با « در میان بودن » رابطه دارد (مرکز توجه بودن)
- پرگار با « در میان گرفتن » رابطه دارد (محاصره کردن)

(۵)

همچو صبحم یک نفس باقیست با دیدار تو

۹ با اینکه این دو بیت در دو مرحله و دو برهه و خلاصه با دو فکر متضاد سروده شده اند ، اما هر دو را حافظ زیر یک تابلو (که در آن دستی ؛ پرگاری را برگرفته و دایره ای می کشد) بیان می کند . در بیت الف از اینکه روزگار او را به درون و مرکز نمی خواند شکایت دارد و در بیت ب از تنگنا های قرار گرفتن در مرکز حوادث می نالد .

چهره بنما دلبرا تا جان بر افشام چو شمع

نخست « همچو صبح » و « چو شمع » را حذف می کنیم.

یک نفس باقیست با دیدار تو چهره بنما دلبرا تا جان بر افشام

با افزودن مجدد دو ترکیب :

- صبح با دیدار کردن رابطه دارد (صبح زمان دیدار است)
- صبح با چهره نمودن رابطه دارد (آشکار شدن خورشید)
- شمع با جان افشاندن رابطه دارد (سوختن و نابودشدن)
- شمع با صبح رابطه ی تضاد دارد (با طلوع صبح شمع را می کشند)
- شمع با نفس رابطه ی تضاد دارد (شمع رابه نفسی می کشند)
- شمع و صبح با « یک نفس باقی » رابطه ی دارد (در هنگام طلوع خورشید آخرین رمق های شمع را از او می گیرند)

در اینجا چنانچه ملاحظه می شود دو تابلوی جداگانه پشت سر حافظ نصب شده و کلام در منتها درجه ی

فشرده گی و پیچیدگی است. در یک تابلو طلوع سپیده را می بینیم و در تابلوی دیگر شمعی قرار دارد که به

آخرین لحظه های خود رسیده است. با این وصف معنی توسعه ی زیادی می یابد :

« ای دلبر مثل صبح چهره ی خود را به من بنما تا مثل شمع آخرین رمق های خودم را به پیشگاه تو تقدیم کنم . »

به این ترتیب یک دستور العمل ساده به دست می آوریم که از سردرگم شدن در معانی فشرده ی برخی از بیت

های حافظ جلوگیری می کند .

برای پایان بخشیدن به این توضیح یکی از پیچیده ترین ابیات حافظ را که زیر تابلوی شمع صورت پذیرفته ،

بررسی می کنیم

کسی به وصل تو چون شمع یافت پروانه که زیر تیغ تو هر دم سری دگر دارد
نخست « چون شمع » را حذف می کنیم.

کسی به وصل تو یافت پروانه که زیر تیغ تو هر دم سری دگر دارد
برای به دست آوردن مجوز (پروانه ی) وصل تو باید از جان گذشت
با برگرداندن ترکیب حذف شده :

۱. شمع با پروانه تناسب دارد

۲. شمع با تیغ و سر تازه ای گرفتن تناسب دارد (اشاره به چیدن فتیله ی شمع و نو کردن آن برای دفعه دیگر)

۳. شمع با وصل تناسب دارد. شمع در خانه ی معشوق حضور دارد و در کنار باد صبا ، خیال و دل از جمله

معدود شخصیت های است که این دولت به او ارزانی شده است)

نکته ای که این بیت را پیچیده می کند ، حضور تلویحی پروانه است . اگر از معنی اصلی پروانه در این بیت

(مجوز - جواز) بگذریم ، پروانه ای داریم که شمعی یافته (شمع یافت پروانه) و در عشق اوسوخته ، بال و پر

خود را از دست داده و جان باخته است . غیر از او شمع هم عاشق است و مثل پروانه می سوزد و از قضا به

وصال هم می رسد (شمع در منزل معشوق است) و این دولت را به این دلیل کسب کرده که هر لحظه سر خود

را در راه معشوق فدا می کند . یاد کردن از شباهت های بین این دو شخصیت و آوردن نام هر دو (شمع

در معنی خود و پروانه در غیر معنی خود) تابلوی پشت سر حافظ را از داشتن یک شمع خشک و خالی فراتر می

برد و خواه نا خواه پروانه ای را هم آنجا می نشاند . اگر « چون شمع » را از این میان برداریم یکباره تمام پیچیدگی

ها ساده خواهد شد. اگر تکنیک سایه ی تصویر نبود ر کار حافظ به بیت زیر تقلیل می یافت :

کسی به وصل توای دوست یافت پروانه که زیر تیغ تو هر دم سری دگر دارد